

لباس

حضرات عمر (رض)!

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

Ketabton.com

دیارین: الحاج سلیم عابد پیمان سویدن

۱۳۹۶



تتبع ونگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و
مسؤل مرکز فرهنگی بحق لاره - جرمنی

www.masjed.se

لباس حضرت عمر (رض)!

لباس وبخصوص نوع لباس امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه نیز درس و الهام دهنده برای مسلمانان بود و هست. حضرت عمر (رض) در زمان خلافت و امارت خویش مطابق روایت اکثریت از سیرت نویسان زندگی بی نهایت ساده و فقیرانه ای داشتند که میان او و اصحاب نادار و فقیر شان هیچ فرق و امتیازی اساساً وجود نداشت. میگویند حضرت عمر (رض) در بیشتر اوقات عادات داشت که اگر لباس شان پاره میشد، آنرا خودش پینه می زدند.

کیفیت لباس امیرالمؤمنین چنان بود که در تمام فصول سال فقط دو جور لباس از بیت المال تسلیم می شد. آن هم از تکهء ضخیم و درشت.

عملاً در زندگی حضرت عمر (رض) طوری واقعی گردیده است که: هرگاه لباس خود را می شست برهنه می نشست، تا خشک شده آن را بپوشد.

طوری که در فوق متذکر شدیم، هرگاه لباس اش پاره می شد، آنرا خودش پینه می زد، و در بسیاری از اوقات پینه آن از پینه های جرمی می بود.

یک بار تعداد پینه های سر شانهء لباس حضرت عمر (رض) را شماریدند، تعداد این پینه ها به چهار میرسید، و تعداد پینه های تنبان شان به دوازده پینه میرسید.

حضرت زید ابن ثابت می فرماید: یک بار من پینه های لباس امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) را شماریدم، پینه های لباس اش به هفده پینه می رسید.

مورخین مینویسند: در یکی از روزهای جمعه زمانیکه حضرت عمر (رض) مصروف ایراد خطبه بود، درازار که بر تن داشت دوازده پینه دیده میشود که حتی یکی از پینه های آن از پینه جرمی بود.

میگویند در یکی از روزهای جمعه حضرت عمر (رض) ناوقت به مسجد تشریف آوردند، بر منبر بالا رفت اولاً از تاخیر خود معذرت خواست، و علت تأخیر خویش را نیز ذکر کرد و گفت: لباس هایم را شسته بودم و دیگر لباسی نبود که آن را تن می کردم.

مؤرخین می نویسند که: حضرت عمر (رض) در سفر خویش به بیت المقدس پیراهنی از کرباس به تن داشت که به علت کهنگی از جانب پشت پاره شده بود، پیراهن دیگری نیز نداشت، وقتی به نزدیک های بیت المقدس رسید گفت: رئیس این منطقه را صدا کنید و وقتی حاضر شد به او گفت: پیراهنی به من امانت دهید و پیراهنم را بشوئید و پارگیش را پینه زنید.

پیراهنی از تیکه کتانی برایش آوردند، از آنها پرسید: این چیست؟ گفتند: کتان است. گفت: کتان دیگر چیست؟ برایش توضیح دادند.

مؤرخین می افزایند: حضرت عمر (رض) به آنان گفت: این پیراهن زیاد نرم است، همان پیراهن من خوب است که عرق در آن جذب می شود.

پیراهنش را کشید و پیراهن دیگر بر تن کرد. بعد از اینکه پیراهن اش شسته و وصله زده شد، دوباره پیراهن خودش را بر تن نمود.

مؤرخین می افزایند:

مسلمانان برایش گفتند: امروز علمای یهود و نصارا برای ملاقات شما می‌آیند و تو را احتمالاً به دیدهٔ حقارت خواهند نگرید، باز ما چه خواهیم گفت؟ فرمود: ما از بدگفتن کسی پروا نداریم. **خداوند ما را به اسلام عزت بخشیده است نه به لباس.** در این هیچ جای شک نیست که: حضرت عمر (رض) مردی زاهد و از زینت و زیور دور و از تنعم و خوش گذرانی اجتناب می‌کرد، ولی در عین حال مرد آداب و از خانواده اشراف قریش بود، خوب می‌دانست چه رفتاری در کجا مناسب و چه گفتاری در چه وقتی خوب و چه لباسی در چه هنگامی پسندیده است. می‌گویند:

روزی پنجاه نفر از صحابه کرام که از مهاجرین بودند در مسجد نبوی گرد آمده بودند و یاد زهد حضرت عمر فاروق (رض) در میان آمد. آنگاه مشورت و مذاکره کردند که کسی که سلطنت کسری و قیصر در قبضةٔ اوست و حکمش در شرق و غرب نافذ است و وفود عرب و عجم به محضرش می‌آیند و او را در این حال می‌بینند که به لباس او دوازده پینه زده شده است، او را باید گفت که این لباس را عوض کند و لباس خوب بپوشد که از لباس خوب هم نوعی هیبت حاصل می‌شود و برای خوراک نیز نظم شایسته‌ای به کار برده شود و برای هر وعده، سفرهٔ کاملی پهن گردد و مهاجرین و انصاری که برای ملاقات می‌آیند در خوردن شرکت کنند.

اما کسی جرأت نکرد که این پیشنهاد را به محضر امیرالمؤمنین مطرح نماید. بالاخره همه در این مورد متفق القول شدند که باید: حضرت علی کرم الله وجهه که در عین وخت خسر حضرت عمر (رض) است، با ایشان این موضوع را در جریان قرار دهیم تا ایشان، این موضوع را با حضرت عمر (رض) در میان قرار دهد، بناً همه نزد حضرت علی کرم الله وجهه رفتند و موضوع را با ایشان در میان گذاشتند، حضرت علی کرم الله وجهه بعد از اینکه از جریان مطلع یافت به صحابه کرام گفت: من چنین سخنی را به او نمی‌گویم. به امهات المؤمنین بگویید تا آنان موضوع را بحضور حضرت عمر (رض) مطرح نمایند.

احنف بن قیس می‌گوید: سپس مردم به محضر حضرت بی بی عائشة صدیقه و حفصه رفتند، هردو باهم در جایی جمع شدند. حضرت عائشه گفت: خوب است من به او می‌گویم. حضرت حفصه فرمود: نمی‌پذیرد. اما با اصرار صحابه، امهات المؤمنین هردو به نزد حضرت عمر تشریف بردند و بعد از یک مقدمه موضوع را به امیر المؤمنین مطرح ساختند.

حضرت عمر (رض) بعد از شنیدن صحبت های بی بی عائشه و حضرت حفصه به گریه افتاد و تنگی معیشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یاد کرده آن‌ها را هم به گریه انداخت و فرمود بشنوید: من دو رفیق داشتم. آنان را در چه حالی دیده‌ام! اگر مسیری خلاف آن‌ها اختیار کنم دوستی ایشان نصیب من نخواهد شد. بالاخره، فاروق اعظم (رض) در ارادهٔ خود همچنان مصمم و ثابت قدم باقی ماند و از مسیر سیرهٔ نبوی و ابوبکر صدیق، ذره‌ای هم منحرف نگشت. سیرت نویسان می‌نویسند:

روزی عمر بن الخطاب چشمش به لباس فاخری افتاد که فروخته می‌شود، لذا حضور رسول الله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! چه خوب است که این لباس را بخری تا

هنگام ملاقات با نمایندگان که می‌آیند و نیز در وقت نماز جمعه آن را بپوشی». ولی چون این لباس مليله‌دوزی طلا داشت، آن حضرت از خرید آن امتناع فرمود (این است متن حدیث بخاری: «عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عُمَرَ سَ رَأَى حُلَّةً سَيَرَاءَ ثَبَاغٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ ابْتِغَتْهَا، تَلْبَسُهَا لِلْوَفْدِ إِذَا أَتَوْكَ وَالْجُمُعَةِ. قَالَ: إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَقَ لَهُ». از این روایت واضح است که حضرت عمر مرد آداب و پایبند رسول عمومی بود و عقیده داشت که رئیس دولت در اوقات ملاقات با اشخاص بزرگ یا هنگام حضور در مجالس و مجامع باید لباس مناسبی بپوشد.

همین عمر بود که چون والی یمن با لباس قیمتی و فاخری به حضورش آمد، برآشفت و امر کرد تا لباس ساده بپوشد. بار دیگر همان والی با مویی ژولیده و لباس کهنه و نامناسبی به حضور رسید. حضرت عمر این بار فرمود: مقصودم این نبود که خود را به این وضع ناپسند در آوری. نه ژولیده و ژنده پوش باش و نه خود را مانند زنان زنیت نمایی.

مؤرخین می‌نویسند: حضرت عمر (رض) در طول خلافت خود هیچ وقت خیمه مستقلی برای خود نداشت. در هنگام سفر هرگاه به منزل، می‌رسید برای محفوظ ماندن از آفتاب یا باران، چادر یا پوست بر درختی می‌انداخت و در زیر سایه آن استراحت می‌کرد. هرگاه مال غنیمت از جایی می‌آمد، چنان تقسیم می‌نمود که سهم خودش مساوی با سهم دیگران مساوی باشد.

می‌گویند روزی: چند چادری را که در اموال غنیمت بود، همه را در میان مردم توزیع کرد. و به هر نفر یک چادر داد. بعد از آن در روز جمعه که برای خطبه تشریف آورد، از آن چادرها یکی را پوشیده و دیگری را ازار بسته بود. مردم اطلاع پیدا کرده بودند که آن جناب از انتقاد خوشحال می‌شود. لذا حضرت سلمان فارسی (رض) برخاست و گفت: ما خطبه شما را نمی‌شنویم زیرا به هریک از ما یک چادر داده‌اید و خود دو چادر برداشته‌اید. حضرت فاروق (رض) شنید و تبسمی کرد و فرمود: من ازار کهنه خود را شسته، برای خشک شدن انداختم و یک چادر از عبدالله گرفتم. حضرت سلمان (رض) گفت: بلی، ما اکنون خطبه شما را می‌شنویم.

می‌گویند: روزی چند چادر بین زنان مدینه تقسیم نمود. یک چادر بزرگ باقی ماند. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این چادر را به نواسه رسول الله صلی الله علیه وسلم (یعنی دختر علی، ام کلثوم، بدهید) که همسر شما می‌باشد. فرمودند: نه! امّ سلیط مستحق‌تر است. (امّ سلیط از جمله صحابه‌ای از زنان انصار بود. وی در غزوة احد برای مردان با مشک آب می‌برد (صحیح بخاری)). همچنان باری دیگر چنین اتفاقی افتاد و مردم گفتند: این را به صفیه دختر ابی عبید، زن پسرت (عبدالله ابن عمر) بدهید. باز همان پاسخ را داد. (فتح الباری) الهی ما را به راه اسلام برابر و به لباس صحابه عظام مجهز بساز. امین

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library